

الگوی نظری دولت مطلقه و پیدایی دولت مطلقه شبه‌مدرن در ایران

* دکتر منصور میراحمدی

** حسن جباری نصیر

چکیده

دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی، نخستین دولت شکل‌گرفته در ایران بود که بر اساس الگوی نظری جان فرانکو پوجی در پرتو شکل‌گیری و بسط نهادهای بوروکراسی و دیوان‌سالاری، تمرکز قدرت در پهلوی اول و ارتش مدرن پدیدار شد. این دولت تلاش همه‌جانبه‌ای را در تمرکز و انحصار قدرت با سیطره کامل بر منابع اجبارآمیز و غیر اجبارآمیز صورت داد. ریشه شکل‌گیری این دولت را باید در تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی مشروطه و پس از آن جست‌وجو کرد. برخلاف دولت‌های مطلقه اروپایی همچون انگلستان و فرانسه که در آنجا یک طبقه نوظهور توانست در

* عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی (mirahmady_mansoor@yahoo.com)
** کارشناس ارشد علوم سیاسی (jabbarinasir@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۸/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۴/۲۴

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ششم، شماره اول، زمستان ۱۳۸۹، صص ۱۶۷-۱۹۹.

محیطی رقابتی همگام با نوسازی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دولت، جامعه‌ای دموکراتیک و مردم‌سالار پدید آورد زیرا اتکای دولت به طبقات مختلف، مانع از رویه استبداد دولت شده و مرحله گذار به جامعه‌ای مردم‌سالار را هموار ساخت؛ اما در ایران در نبود یا ضعف این طبقات در نهایت دولت مطلقه پهلوی توانست با تمرکزدهی هرچه بیشتر قدرت در دربار و با ایجاد ارتش مدرن و بوروکراسی نوین و با تأکید بر ایدئولوژی ناسیونالیسم، شکل و ماهیت متفاوت‌تری از دولت‌های مطلقه اروپایی به خود بگیرد. در این دولت با وجود برخی از نوسازی‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی هرگز مقدمات گذار به حکومت و جامعه‌ای مردم‌سالار فراهم نشد.

واژه‌های کلیدی: دولت مطلقه، استبداد، مردم‌سالاری، تمرکز قدرت، دیوان‌سالاری و ارتش مدرن.

مقدمه

در ساحت نظریه پردازی تاکنون نظریه‌های گوناگونی در مورد ماهیت و پیدایی دولت شبه‌مدرن در ایران ارائه شده است؛ از آن جمله می‌توان به نظریه استبداد شرقی (محمدعلی همایون کاتوزیان^(۱)، پرواند آبراهامیان^(۲) و محمدعلی خنجی^(۳))، نظریه شبه‌مدرنیسم (محمدعلی همایون کاتوزیان)، نظریه دولت وابسته (نیکو کدی^(۴))، احمد اشرف^(۵)، گازیورسکی^(۶) و روسانی^(۷))، نظریه دولت اقتدارگرای نوساز (برتران بدیع^(۸)) نظریه دولت تحصیل‌دار (حسین مهدوی^(۹))، پاتریمونالیسم (هوشنگ شهابی و خوان لینز^(۱۰)) نوپاتریمونالیسم (آیزنشتات^(۱۱)) اشاره کرد. به زعم ما نظریات ذیل کوششی برای تحلیل برخی از واقعیت‌های دولت پهلوی هستند؛ نظریه استبداد شرقی با بررسی مسائل سیاسی، اجتماعی و سیاسی ماقبل دولت مدرن در ایران به بررسی چگونگی استقلال دولت از طبقات اجتماعی و ماهیت خودکامگی آن می‌پردازد. نظریه شبه‌مدرنیسم به دنبال نشان دادن چگونگی گذار دولت پهلوی از استبداد سنتی به مدرن برآمده، نظریه سلطانیسم را با نشان دادن نوع خاصی از ساخت قدرت در پهلوی که ریشه در گذشته ایران داشته و متمایز از دولت‌های توتالیتر و دیکتاتوری اقتدارگرا بوده، تحلیل می‌کند. نظریه دولت تحصیل‌دار که تداومی از نظریه استبداد شرقی است، ایده استفاده از اهرم اقتصادی «نفت پایه» را از منظر عامل بیرونی بازتاب می‌دهد. نظریه دولت وابسته به تأثیر ماهیت نظام بین‌الملل بر ساختار سیاسی ایران و ماهیت استقلال دولت از طبقات اجتماعی را از منظر عوامل بیرونی بازتاب داده و نظریه پاتریمونالیسم با تأکید بر تمرکز قدرت و شخصی‌شدن آن در ایران و متعاقب آن به‌کارگیری برخی نهادهای مشارکتی و دیوان‌سالاری را بدون اینکه کنترل رسمی و قانونی بر آن وجود داشته باشد، مورد

بررسی قرار داده است.

این نوشتار می‌کوشد پیدایی دولت شبه‌مدرن در ایران را بر اساس نظریه دولت مطلقه بررسی کند، زیرا این نظریه‌ها به بررسی گوشه‌ای از واقعیت‌های دولت پهلوی اول پرداخته بنابراین با محدودیت‌هایی مواجه هستند اما نظریه دولت مطلقه با الگوی نظری فرانکو پوجی به دلیل انطباق آن با واقعیت‌های اجتماعی دوران پس از مشروطیت و شکل‌گیری دولت شبه‌مدرن پهلوی سازگاری بیشتری نسبت به سایر نظریه‌های دولت داشته و فرایند شکل‌گیری، سیر تداوم و فروپاشی آن را تشریح و مرز میان دولت شبه‌مدرن و ماقبل آن را تبیین کرده و تفوق رویکرد جامعه‌شناختی در این نظریه نیز امکان فهم ماهیت ساخت سیاسی پهلوی اول و نوع رابطه دولت با نیروهای اجتماعی را تسهیل و رویکردی تبیینی و چند متغییری به آن داده است. البته این نظریه نیز در مقام تحلیل همچو سایر نظریه‌ها با نارسایی‌هایی روبه‌روست که در طول پژوهش به آنها اشاره خواهد شد، اما مشکلات این نظریه به مراتب کمتر از نارسایی‌های مجموعه نظریه‌های دولت در ایران می‌است.

تاکنون دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی اول با الگوی نظری جان فرانکو پوجی به صورت جدی مورد کاوش علمی قرار نگرفته و در هیچ اثر پژوهشی پیدایی دولت شبه‌مدرن ایرانی با کاربست الگوی نظری وی مورد بررسی قرار نگرفته است. نوشته‌های پراکنده نیز بهره‌ای از مباحث نظری نداشته و بیشتر به صورت جزئی و گزارش‌گونه در لابه‌لای مباحثی همچو توسعه سیاسی^(۱۲)، جامعه‌شناسی سیاسی ایران^(۱۳) و غیره به آن اشاره شده است؛ بنابراین مقاله حاضر می‌کوشد با بهره‌گیری از روش توصیفی و تبیینی و با کاربست الگوی نظری جان فرانکو پوجی به بررسی پیدایی دولت مطلقه شبه‌مدرن در ایران بپردازد.

ما در این مقاله به دنبال پاسخ به این پرسش هستیم که بر اساس چه شاخصه‌هایی دولت شبه‌مدرن پهلوی اول، سرآغاز پیدایی دولت مطلقه در ایران تلقی شده و چگونه با توضیح و تبیین واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی پس از نهضت مشروطیت سازگاری بیشتری نشان می‌دهد؟ برخلاف دولت‌های مطلقه در اروپا که پس از قرن هفدهم با مبانی فکری جنبش اصلاحات و اندیشه‌های سیاسی ماکیاوول و بُدن شکل گرفتند عملاً نمی‌توان تا اواخر دوره قاجاریه از دولت مطلقه

سخن گفت چراکه دولت متمرکز قدرت طلب زاییده حوادث و تحولات پس از مشروطیت در ایران بوده که با تمرکز بر منابع قدرت، گسترش دیوانسالاری در حوزه‌های مختلف اجرایی، قضایی، تقنینی، آموزشی و فرهنگی با از بین بردن قدرت‌های ذره‌ای مرکز‌گرایز و تحت انقیاد درآوردن آنها توسط ارتش مدرن و آموزش دیده و گسترش سلطه مطلقه به همه مناطق ایران همراه بوده است.

در این مقاله ابتدا ماهیت و پدیده دولت و عوامل پیدایی و تکوین دولت مطلقه مورد بررسی قرار گرفته و سپس با تأکید بر این مباحث، نظریه دولت مطلقه راه را برای ارائه یک چهارچوب نظری دولت مطلقه در ایران هموار می‌سازد و در پایان پیدایش دولت مطلقه شبه‌مدرن در ایران با تأکید بر الگوی نظری فرانکو پوجی با سه شاخصه تمرکز قدرت در دربار، دیوانسالاری و ارتش مدرن مورد پژوهش قرار می‌گیرد.

پیشینه پژوهش

نظریه دولت مطلقه در آثار نویسندگانی همچون اندرو وینست^(۱۴)، جان فرانکو پوجی^(۱۵)، ویلیام تی بلوم^(۱۶)، ای. لوس^(۱۷)، برتران بدیع^(۱۸) و پی آندرسون^(۱۹) مورد بررسی قرار گرفته، اما ماهیت و پیدایی دولت شبه‌مدرن پهلوی به صورت منسجم و علمی با نظریه دولت مطلقه در ایران مورد پژوهش قرار نگرفته و مباحث موجود نیز به صورت پراکنده در آثار حسین بشیریه^(۲۰)، علیرضا ازغندی^(۲۱) و برخی مقالات منتشرشده در لابه‌لای مباحث توسعه سیاسی، جامعه‌شناسی سیاسی ایران و نظریه‌های دولت در ایران، مطرح شده است. در این میان نظریه دولت مطلقه با کاربست الگوی نظری جان فرانکو پوجی نیز مستثنی نبوده و مورد کاوش علمی قرار نگرفته است. این پژوهش می‌کوشد پیدایی دولت شبه‌مدرن پهلوی اول را با کاربست این الگوی نظری مورد بررسی قرار دهد؛ بنابراین در ابتدا نوآوری این پژوهش طرح نظامند نظریه دولت مطلقه و شاخصه‌های آن و سپس کاربست این نظریه در دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی اول است.

برای دستیابی به الگویی نظری درباره دولت مطلقه شبه‌مدرن در ایران، لازم است ابتدا ماهیت و پدیده دولت، نظریه و عوامل پیدایش و تکوین دولت‌های

مطلقه مورد کندوکاو علمی قرار گیرد تا از لابه‌لای آن راه به سوی یک چهارچوب نظری بدیل برای تبیین دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی، هموار گردد.

ماهیت و پدیده دولت

«دولت» مفهوم و پدیده‌ای پیچیده و تا اندازه‌ای مبهم در اندیشه سیاسی، اجتماعی و تاریخ است. دولت به عنوان اجتماع انسانی که انحصار کاربرد مشروع زور را در سرزمینی معین برای تنظیم رفتار و نظم اجتماعی در اختیار دارد از پیشینه طولانی‌ای برخوردار نیست. از آنجاکه دولت از زمان پیدایی همواره پدیده‌ای در حال رشد بوده، تنها عوامل معینی را می‌توان مشخص کرد که نقش خود را در تکوین و رشد دولت ایفا کردند. این عوامل عبارتند: خویشاوندی، دین، ضرورت‌های اقتصادی، جنگ و پیدایش قدرت سیاسی که با هم کار کردند که برخی مهم‌تر بودند و همه با کمک نیروهای تاریخی و گرایش‌های طبیعی بشر، روندی را به وجود آوردند که مردمان غیر متمدن از هرج و مرج بیرون آمده و تابع اقتدار دولت شدند؛^(۳۲) بنابراین در دیدگاه پژوهشگران، دولت با توجه به تاریخ طولانی حیات اجتماعی بشر، پدیده‌ای نسبتاً متأخر است.

از قرون هفدهم و هجدهم، با ظهور نظام نوین، شکل تازه‌ای از سازمان و اقتدار سیاسی به تدریج پدیدار شد. با پیدایش شهرها، رشد مبادله و ایجاد بازارهای محلی، شکل‌گیری پیوندهای مشترک اقتصادی یکپارچه - که تنها با رواج شیوه تولید سرمایه‌داری ایجاد شد - ملت به مثابه جماعتی وابسته به سرزمینی معین پس از درهم‌آمیختگی طوایف، قبایل و گروه‌های نژادی پا به عرصه حیات گذاشت. با تغییر رابطه شخصی به رابطه سرزمینی، انطباق مرزها با خطوط جغرافیایی و قومی، رجحان زبان‌های محلی بر زبان لاتین و انتقال وفاداری‌های محلی و مذهبی به شهریاران، نطفه دولت مدرن منقذ شد که در سرزمین و جغرافیای مشخص قرار داشت و مدعی سلطه بر کل سازمان‌ها و تشکیلات اداری و گروه‌های داخلی بود و عالی‌ترین مرجع اقتدار و سلطه انحصاری در قلمرو خویش و تنها منبع وضع قانون که مدعی تأمین رفاه و خیر عمومی است.^(۳۳)

اما آنچه دولت مدرن را تحکیم بخشید نظریه حاکمیت بود. وجود وفاداری‌های

شخصی، محلی یا مذهبی و رجحان حقوق طبیعی و الهی بر حقوق موضوعه مانع رشد اندیشه نوین «حاکمیت مطلق و تقسیم‌ناپذیر» در قرون میانه بود؛ اما ستیز پادشاهان با اربابان فئودال و کلیسا زمینه مناسبی را برای پدیدار شدن نظریه حاکمیت فراهم آورد. در چنین فضایی «دولت» به عنوان عالی‌ترین مرجع اقتدار و مدعی سلطه و حاکمیت انحصاری در درون قلمرو خویش متولد شد. ژان بُدن حاکمیت را متعلق به مقام پادشاه و مهم‌ترین کارویژه آن را قانون‌سازی دانست اما خود حکمران از قانونی که بدین سان وضع می‌شد آزاد بود. پس از بُدن، تامس هابز اندیشه حاکمیت حقوقی را به کمال رساند که از بزرگ‌ترین معتقدان به یکپارچگی و مطلقیت اقتدار حکمران که اقتدارش نامحدود، تقسیم‌ناپذیر، فراگیر، جدایی‌ناپذیر و دائمی، بود.^(۳۴) دیدگاه‌های این دو متفکر در قرون شانزدهم و هفدهم میلادی مبانی نظری «دولت مطلقه» را فراهم آورد.^(۳۵)

نظریه دولت مطلقه

ساخت قدرت متمرکز سیاسی که حاصل ظهور یک اقتدار مرکزی در محدوده جغرافیایی خاصی است، از ویژگی‌های جهان‌شمول دولت‌های جدید است.^(۳۶) تا پیش از شکل‌گیری دولت مدرن در نتیجه پیدایش و گسترش مدرنیته، دولت به معنای امروزی آن وجود نداشت و صورت‌های مختلفی از سازمان‌های سنتی به اداره امور می‌پرداختند که شاید بتوان با تسامح فراوان، آنها را دولت سنتی نامید.^(۳۷) آیزنشتات دولت‌های سنتی دوران قدیم را به دولت‌شهرها، نظام‌های فئودالی، امپراتوری‌های پدرسالار، امپراتوری‌های قبیله‌ای و امپراتوری‌های تاریخی متمرکز دیوان‌سالار تقسیم کرده است.^(۳۸) اما دولت‌های مدرن نخستین بار در قرن هفدهم و هجدهم در اروپا پدیدار شدند که ساختار متمرکز قدرت در آنها وجود داشت. با وجود این، برخی از صاحب‌نظران در پی تحولات ایجادشده در عرصه اجتماعی و فرهنگی که با رنسانس خود را نمودار کرد، نظام سیاسی پس از قرن پانزدهم را با عنوان دولت جدید تعریف کرده‌اند.^(۳۹) فرانکو پوجی معتقد است، در این دوران، دولت اصنافی (ملوک‌الطوائفی) مشخصه تغییرات اواخر عصر فئودالیسم و مقدمه‌ای برای پیدایش رژیم‌های مطلقه بود زیرا با تغییر شهرها، نیازها و روابط جدیدی پدید

می‌آمد که روابط ارباب - واسال دیگر پاسخگوی آن نبود؛ علایق تجاری باعث شد آنها به حمایت از سازمان‌های سیاسی فراگیر بپردازند که قلمرو وسیع‌تری از قلمروهای فئودالی داشته باشد؛ بنابراین ساکنان شهرها به دنبال منافع جمعی خود بودند که تأمین آنها در چهارچوب نظم فئودالی امکان‌پذیر نبود.^(۳۰) از این رو دولت‌های اصنافی شکل گرفتند که به دلیل وجود عناصری چون مشروعیت، حاکمیت، سرزمینی بودن و نمایندگی از درون حاکمیت فئودالیسم متمایز بود. به اعتقاد فرانکو پوجی دولت ملوک‌الطوایفی زمینه را برای پیدایش دولت‌های مطلقه فراهم آورد.^(۳۱) بنا بر اعتقاد برتران بدیع، دو جریان فکری مرتبط به هم در این دوره، اندیشه قدرت متمرکز دولت را بارور کرد؛ نخست مبانی فکری جنبش اصلاحات و دوم اندیشه‌های سیاسی رنسانس که در آرای ماکیاول و بُدن متجلی شد. جنبش اصلاحات که در واپسین سال‌های قرون وسطی به وقوع پیوست، با کوتاه کردن دست کلیسا، حضور قدرت سیاسی سکولار و آزاد از قیود مذهبی را نهادینه ساخت.^(۳۲) در عصر رنسانس دولت ماهیتی زمینی یافت و اجزای ساختاری آن متناسب با الزامات دنیوی به نظم درآمد. «ماکیاول» شهریار را به مثابه پادشاه زمینی و غیردینی مورد خطاب قرار داد و توانایی و خلاقیت وی را معیار فضیلت‌مندی قلمداد کرد.^(۳۳) و در کتاب **گفتارها** حوزه اخلاق را از سیاست جدا ساخت؛ بدین سان که سیاست را نباید به عنوان جزئی از اخلاق قلمداد کرد، بلکه باید همچون علمی مستقل درباره قوانین حاکم بر قدرت و ارتباط قدرت با سیاست مطالعه کرد.^(۳۴)

پیدایش شهرها و دولت‌های جدید زمینه اجتماعی - اقتصادی نظام حکومت فئودالی را دستخوش تغییرات بسیار عمیقی کرد^(۳۵) و با ایجاد دستگاه اداری، مالی و نظامی متمرکز، نوسازی مالی، ایجاد تمرکز و وحدت اقتصادی، تشویق سرمایه‌گذاری خصوصی، حمایت گمرکی و حمایت از تجارت بین‌المللی، اقداماتی را در راستای انباشت سرمایه، تضمین حقوق مالکیت و به عبارتی در راستای توسعه اقتصادی، اشتقاق‌گرایان با تأکید بر نقش مؤثر دولت مطلقه، انجام داد.^(۳۶) دولت مطلقه در غرب واحد سیاسی را نخست بر مبنای یک شخص واحد یعنی پادشاه متمرکز کرد. از زمان پیدایش دولت مطلقه حکومت کردن منحصرأ به حاکم تعلق

داشت که تمامی حقوق ویژه اجتماعی کارآمد را به خودش اختصاص داده بود. او برای اعمال آن حقوق، پیش از هر چیزی می‌بایست بر سروری خود می‌افزود و قدرت شاهانه خود را بزرگ‌تر به معرض تماشا می‌گذاشت، او برای این کار، دربار خود را بزرگ می‌کرد و بر جلوه و شکوه آن می‌افزود.^(۳۷) در ابتدا حوزه سلطه شاه، دولت^۱ بود، سپس دسته‌بندی‌های نژادی موجود به موازات این تمرکز سیاسی در قالب مفهوم ملت به هم پیوند زده شدند. بر این مبنا ملت یک بازیگر اجتماعی محسوب می‌شد و موجودیتش مستلزم حضور یک قدرت متمرکز در سرزمین مشخص بود. ملت مرزهای دولت را معین می‌کرد و تمام افرادی که به عنوان «شهروند» عضو این ملت بودند عضو دولت نیز محسوب می‌شدند. از این پس مرزهای قومی - فرهنگی و مرزهای سیاسی به طور بنیادین با مرزبندی‌های سابق متفاوت بودند و هر ملتی احساس می‌کرد مرزهای خود را باید مطابق با مرزهای فرهنگی و قومی خویش تعیین کند. این واقعیت در تضعیف هویت‌های سنتی پیشین نقش مهمی بازی کرد. دولت‌های جدید از مایه‌های فرهنگی موجود برای ایجاد ساختارهایی متفاوت و دارای کارویژه‌های خاص (مانند ارتش ملی، بوروکراسی و...) استفاده کردند.^(۳۸)

تفکیک حوزه نظام سیاسی از نظام اجتماعی یکی دیگر از فرایندهای دولت‌سازی جدید بود که در اثر آن حوزه مستقل سیاسی شکل گرفت. استقلال نظام سیاسی، دولت را به منزله نهادی مستقل از قیود اجتماعی و فرهنگی جامعه سنتی رهانید. از جنبه اجتماعی استقلال دولت به مفهوم پایان دوران فئودالیسم و گذار به وضعیت نظام متمرکز مطلقه بود.

تفکیک حوزه دین از سیاست نیز به لحاظ تاریخی از زمینه‌های شکل‌گیری دولت متمرکز مطلقه است. پروتستانتیسم و جنبش اصلاح دین، صفات و ویژگی‌های کلیسای قرون وسطی و دستگاه پاپ را به پادشاهان غیردینی منتقل ساخت. به نوشته ویلیام تی بلوم، لوتر پیام‌آور جنبش رفورم، شمشیر را از دست کلیسا گرفت و به دست شاه سپرد تا دولت مسیر خود را هموارتر ببیند.^(۳۹) به نظر لوتر همگان بایستی تابع قدرت حکام غیردینی باشند که تنها پاسخگوی خداوند

باشد؛ وی همچو ماکیاوولی و نویسندگان اواخر دوره رنسانس به تدریج حکومت غیردینی را به عنوان خیر عمده بشری تلقی کرد. در واقع فروپاشی امپراتوری مقدس روم باعث شد مقام بلا معارض پاپ‌ها با حفظ عنصر حق الهی حکومت به پادشاهان منتقل شود. حکامی که پیش‌تر با کلیسا در ستیز بودند اینک آن را در درون ساختار قدرت غیر دینی خویش ادغام کرده و از آن انتظار داشتند که شاه‌کشی را تقبیح کند.^(۴۰)

بنابر آنچه تاکنون گفته شد، پیدایش دولت‌های جدید و مستقل، تحولات تکنولوژیک و اقتصادی و گذار از فتودالیسم و رشد بورژوازی، جنبش اصلاح دینی و تفکیک حوزه دین از سیاست و تقلیل حوزه دین به فردی و شخصی، ایجاد بوروکراسی جدید، هویت‌سازی در قالب ناسیونالیسم جدید، و تفکیک حوزه نظام سیاسی از نظام اجتماعی از مشخصه‌های عمده تأثیرگذار در تکوین قدرت‌های متمرکز مطلقه بوده است.

در بحث از نظریه‌های دولت، نظریه دولت مطلقه از اهمیت خاصی برخوردار است، چراکه بسیاری از نویسندگان از جمله ماکس وبر و دوتوکویل، تکوین دولت مطلقه را سرآغاز پیدایش دولت‌های مدرن دانسته‌اند. حتی برخی نویسندگان، پیدایش دولت مطلقه را با پیدایش دولت مدرن یکسان در نظر گرفته‌اند.^(۴۱) هرگاه به مبانی نظری دولت مطلقه پرداخته می‌شود، باید اذعان کرد که در عمل هیچ دولت و یا شهریارى دارای قدرت مطلقه نبوده است. مطلق بودن قدرت پادشاه اگرچه به لحاظ نظری قابل بررسی علمی است، اما در عرصه عمل عوامل متعددی همچو شخصیت حقیقی پادشاه، امکانات، محدودیت‌ها، نیروهای اجتماعی و شرایط بین‌المللی، چگونگی اعمال قدرت مطلقه را با چالش روبه‌رو کرده است.

نظریه دولت مطلقه مبانی مورد نیاز خود را از تئوری حاکمیت و به‌ویژه از بحث ژان بُدن درباره قدرت مطلقه گرفت و تنظیم آگاهانه نظری مفهوم دولت در نظریه دولت مطلقه پدیدار شد زیرا دولت نیازمند وجود شخصی است که حاکمیت به طور کامل در وجود او تجلی یابد؛ بنابراین در این دیدگاه دولت ملک شخص پادشاه به شمار می‌رود که اعمال انحصاری قدرت را دارد. دولت مطلقه را باید از برخی مفاهیم مانند دولت استبدادی، دیکتاتوری، حکومت فردی، جباریت یا دولت

توتالیتیر تمیز داد. دولت مطلقه صرفاً حکومت بی قید و بند و جبارانه یا ضرورتاً سرکوبگر و ناقض اصول و حقوقی که مبنای اقتدار آنها به شمار می‌رفت، نبوده است، چراکه پادشاهان مطلقه خود را حافظ نظم، قانون و عدالت می‌دانستند و بیشتر اتباع آنها نیز چنین می‌پنداشتند؛ بنابراین مفاهیمی مانند استبداد و جباریت اساساً با آن هم‌معنا نیست. نظریه دولت مطلقه در عصری تنظیم شد که در آن نظم و سلسله‌مراتب اجتماعی جلوه‌ای از نظم عمومی و جهانی تلقی می‌شد. هستی، مجموعه و سلسله‌مراتبی منظم به شمار می‌رفت که در آن همه چیز از ماده بی‌جان گرفته تا انواع گوناگون حیات نشانی از وجود طراحی بزرگی در خود داشتند. نظم و انتظام در همه چیز و همه‌جا جاری بود. سیاست هم جزئی از این نظم جهانی تلقی می‌شد. همچنان‌که خداوند واحد و یگانه بر جهان حاکم بود، دولت‌های این جهان نیز ملکی حکام واحدی به شمار می‌رفتند که همچون پدر بر خانواده حکومت می‌کردند. پادشاه همچو سر در بدن و راعی رعایا بود. همان‌گونه که خداوند نظر مشورتی یا توافق و رضایت مدارج «پایین» خلقت را جویا نیست، پادشاهان اصیل و واقعی نیز نباید به دنبال کسب رضایت و موافقت اتباع خود باشند؛ از این‌رو در توصیف دولت مطلقه گفته شده: حاکم هر قدر هم در مقابل خداوند مسئول باشد، در سیاست‌گذاری نیازمند رضایت و توافق هیچ‌کس دیگری نیست؛ دولت مطلقه به عنوان شکلی از حکومت سلطنتی تلقی شده که در آن اقتدار شهریار، نامحدود، مطلق و آزاد از نظارت هر مقام بالاتر یا مجلس نمایندگان مردم باشد. لذا بیشتر هواداران نظریه دولت مطلقه معمولاً چنین اندیشه‌هایی درباره نظم جهان را با نظریه حقوقی حاکمیت درمی‌آمیختند.^(۴۲)

ابزار گستراندن اقتدار و سلطه دولت‌های مطلقه بر اقصی نقاط واحد سرزمینی تحت حکومت خویش وضع و برقراری قوانین و مقررات متحدالشکل بود. تلقی جدید از قانون به عنوان «ابزار» حکومت با توجه به رشد قانون‌گذاری توسط حاکم، اجرای آن توسط دادگاه‌های او و عدم پایبندی حاکم سرزمینی به قانون، اهمیت بیشتری یافت. این یکی از نخستین معانی اصیل از مفهوم «مطلقه‌گرایی» بود که حاکم خود به تنهایی قانون است، قانون محصول قدرت حاکم است اما در عین حال نمی‌تواند دست و پای قدرت را ببندد یا برای آن حدودی تعیین کند. هواداران

دولت مطلقه استدلال می‌کردند نه پارلمان‌ها و نه هیچ مرجع دیگری حق تصویب قانون یا نظارت بر پادشاهان را ندارند. اینک حاکم برای توجیه و عملی کردن خواست خود ابزاری انعطاف‌پذیر، قابل تعدیل و مستعد توسعه تا بی‌نهایت را در اختیار داشت که قانون نامیده می‌شد. قدرت حاکم دیگر ناشی از مجموعه‌ای از حقوق شخصی و ویژه نبود. قدرت هرچه بیشتر به سمت وحدت و انتزاعی شدن حرکت می‌کرد، بیشتر به کیفیتی بالقوه تبدیل شده و از اینجا جدایی مفهومی قدرت از جسم حاکم آغاز می‌شد.^(۴۳) نظریه عمده کسانی که بر نهادمندی دولت مدرن تأکید می‌کنند، این است که نظم سیاسی مبتنی بر قانون و اعمال قدرت غیرشخصی از ویژگی‌های بسیار مهم دولت مدرن است. طبق یک ادعای بسیار قدیمی در نظریه‌های سیاسی، سیاست خوب نباید از ذهنیت‌ها و سلیقه‌های فرد خاصی تبعیت کند، بلکه باید مبتنی بر اراده عینی قوانین عمومی و کلی باشد. کانت بر این باور بود که دولت، اتحاد انسان‌ها در چهارچوب قانون است.^(۴۴)

پری اندرسون در اثر معروف خود **شجره‌نامه دولت مطلقه**، مشخصه ورود به دولت مطلقه را در پنج ابتکار نهادی خلاصه می‌کند که عبارتند: ارتش دائمی، بوروکراسی متمرکز، رژیم منظم و فراگیر مالیات‌ستانی، خدمات دیپلماتیک رسمی و سیاست‌های دولت برای ارتقای تجارت و توسعه اقتصادی. البته این شاخصه‌ها مشابه آنچه امروزه در دولت‌های مدرن مشاهده می‌شود، نبوده‌اند. فساد در دستگاه اداری و تأثیرپذیری پُست‌ها و مشاغل از نفوذ افراد متنفذ در دولت‌های مطلقه، نمایان است،^(۴۵) اما فرانکو پوجی معتقد است به لحاظ نظری و عملی دولت‌های مطلقه در پرتو شکل‌گیری و بسط نهادهای تمرکز قدرت در دربار، بوروکراسی و دیوان‌سالاری و ارتش مدرن شکل گرفتند.^(۴۶)

بر اساس آنچه وبر مطرح می‌کند اعمال قدرت از طریق بوروکراسی عمومی تضمین مناسبی برای جلوگیری از شخصی شدن قدرت در دولت متمرکز مطلقه است. در اساس، نحوه اداره دولت‌های مدرن جوهری بوروکراتیک دارد. به لحاظ تاریخی، شکل‌گیری بوروکراسی با پیدایش دولت‌های مطلقه همراه بوده است.^(۴۷) در درون نظم مبتنی بر قانون کسانی که به اعمال قدرت دولتی می‌پردازند، این کار را با توسل به رویه‌های قانونی و حقوقی انجام می‌دهند و به تعبیر فرانکو پوجی شاغلان

پست‌های تخصصی قانون را اعمال می‌کنند که همواره در کنترل قانون قرار دارند.^(۴۸) بنابراین هدف دولت‌های مطلقه برقراری نظم و قانون از طریق تدوین قوانین موضوعه و اعمال آن توسط دیوان‌سالاری وابسته به آن است. بدین منظور دولت‌های مطلقه ارگان‌های محلی را تحت فشار قرار داده و در یک نظام متحدالشکل کشوری ادغام نمودند. قرار دادن اصناف تحت مقررات دولت، لغو استقلال دادگاه‌های صنوف سنتی و واگذاری آنها به نظام قضایی از جمله این اقدامات بوده است.^(۴۹) این نوع گسترش دیوان‌سالاری به‌وضوح در دولت مطلقه پهلوی نمایان می‌شود. با آنکه دستگاه دیوانی و سیستم قضایی در ایران عصر قاجار تغییراتی را تجربه کرد، اما جلوه مدرنی نیافت؛ اما با ظهور دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی اول، ساخت قدرت مبتنی بر تکرر و پراکندگی دیوان‌سالاری عصر قاجاریه در تحت دستگاه بوروکراتیک ایجاد شده قرار گرفت.^(۵۰) دستگاه اداری با تصویب قانون استخدام کشوری در سال ۱۳۰۱ و تغییرات گسترده در تشکیلات وزارت‌خانه‌ها، متحول شد.

ارتش نیز در شمار مهم‌ترین ارکان و شاخصه اصلی دولت‌های مطلقه بوده است. در الگوی نظری جان فرانکو پوجی، جایگاه ارتش در تکوین دولت‌های مطلقه مورد تأکید قرار گرفته است:

«در وضعیت و بستر جدید سیاست یعنی شکل‌گیری دولت‌های مطلقه با توجه به تحولات تکنولوژیکی، اقتصادی و اجتماعی داخلی و خارجی، دولت‌هایی که تمایل به بقا داشتند و خواستار شکوفایی بودند، ناچار به داشتن ارتشی دائمی و قدرتمند و در مواقع ضروری یک ناوگان جنگی مجهز بودند که پول، تجهیزات و افسران گرداننده آن توسط حاکم تأمین می‌شد.»^(۵۱)

ظهور ارتش مدرن در ایران نیز هم‌زمان با شکل‌گیری و تکوین دولت مطلقه پهلوی بوده است. نقش اساسی ارتش در این مقطع تاریخی، پاسداری از دولت مطلقه، تمرکزدهی به منابع قدرت، از میان برداشتن کانون‌های ذره‌ای قدرت و سرکوبی شورش‌های محلی و مرکزگریز و در نهایت پاسداری از وضع موجود و حمایت

کامل از دولت مطلقه پهلوی بوده است. دولت‌های مطلقه ذاتاً وحدت‌گرا و تمرکزگرا بوده و اصولاً به دنبال تمرکز قدرت در نظام اجرایی، قانون و نهاد قضاوت و حتی متمرکزسازی جامعه مدنی هستند؛ بنابراین افزایش کنترل بر منابع اجبارآمیز همچون ارتش، پلیس، قوای مقننه، قضاییه و مجریه و نیز منابع غیر اجبارآمیز از قبیل اقتصادی، اجتماعی، نهادهای سیاسی و مدنی، وسایل ارتباطی و دستگاه‌های آموزشی از جمله اهداف دولت‌های مطلقه هستند. طبقات اجتماعی و نهادهای مدنی قدرتمند، همواره سدی در برابر اعمال کنترل کامل بر منابع قدرت بوده و ضعف آن در جامعه ایران موجب دستیابی قدرت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی در برقراری شخصی‌سازی و تمرکز منابع قدرت بوده است.

با گسترش نظام اجرایی، قضایی، فرهنگی و ارتش در نظام متمرکز مطلقه، جنبه جدیدی از حکومت نیز شکل می‌گرفت و آن وضع قوانین و اجرای آن از طریق نظام قضایی دست‌نشانده و ارتش بود. در الگوی نظری دولت مطلقه فرانکو پوجی در ارتباط با قانون دو واقعیت وجود دارد:

«یکم: با اینکه نه از لحاظ جغرافیایی و نه از لحاظ تاریخی، قانون‌گذاری مقارن با رشد مطلقه‌گرایی نبوده ولی عمده روحیه نظام حکومت مطلقه را تشکیل داده است. دوم: هرچند حکام مطلقه خود را سرچشمه قانون قلمداد می‌کردند، اما هیچ‌وقت خود را پایبند به آن تلقی نمی‌کردند. این یکی از نخستین معانی اصیل از خود مفهوم «مطلقه‌گرایی» است که می‌رساند حاکم خود به تنهایی قانون است. قانون محصول قدرت حاکمه است، اما در عین حال نمی‌تواند دست و پای قدرت را محدود سازد و برای آن حدودی را تعیین کند.»^(۵۲)

بنابراین در نظریه دولت مطلقه شخص حاکم منبع قانون و فراتر از همه قوانین تلقی می‌شود. بر اساس چنین نظریه‌ای، سلطه و تفوق مفهوم حاکمیت در درون اجتماع سیاسی و همچنین اهمیت آن آشکار می‌شود. ژان بُدن تأکید می‌کند اساسی‌ترین حقوق حاکمیت، همان قدرت وضع قانون است و قدرت بر قانون‌گذاری دائمی و مطلق مظهر حاکمیت به شمار می‌رفت؛ لذا قدرت مطلقه صرفاً صاحب منصب

سیاسی و یا اداری نبوده است؛ بنابراین قانون‌گذاری پادشاه را از قید حقوق مدنی آزاد می‌ساخت مگر آنکه خود پادشاه آن را بپذیرد. بُدن با تأکید بر قانون‌گذاری بر آن بود که حاکم باید دارای حق و اقتدار غایی و حکومت بر همه گروه‌ها، نهادها و افراد در درون قلمرو خویش باشد.^(۵۳) چنانکه در بخش بعدی مقاله اشاره خواهد شد، دیوان‌سالاری و دربار ابزارهایی برای اجرای مصوبات شخص شاه در ایران بوده و اگر صاحب منصبی به دنبال اجرای قوانین یا استقلال رأی بود حتی با خطر مرگ مواجه می‌شد. چنانکه بسیاری نظیر داور وزیر عدلیه و یا تیمورتاش از دولتمردان رضاشاه بدین سرنوشت دچار شدند^(۵۴) و یا مجلس قانون‌گذاری کاملاً در تحت سیطره رضاشاه قرار داشت و در دوره زمامداری وی هیچ‌گونه نهاد مدنی فرصت رشد و شکوفایی نیافت و هرگونه کانونی خارج از دولت مطلقه پهلوی به شدت سرکوب شد.

اینک با شناخت الگوی نظری دولت مطلقه و با تأکید بر الگوی نظری جان فرانکو پوجی که به اعتقاد وی دولت‌های مطلقه به لحاظ نظری و عملی در پرتو شکل‌گیری و بسط نهادهای تمرکز قدرت در دربار، بوروکراسی و دیوان‌سالاری و ارتش مدرن شکل گرفتند^(۵۵) به سوی یک نظریه بدیل درباره پیدایش دولت مطلقه شبه‌مدرن در ایران پرداخته می‌شود.

نظریه بدیل درباره پیدایی و تکوین دولت مطلقه شبه‌مدرن در ایران

پس از بررسی الگوی نظری دولت مطلقه، پیدایی و مختصات دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی اول با کاربست الگوی نظری فرانکو پوجی مورد پژوهش و بررسی قرار می‌گیرد. به یقین در ایران ریشه‌های شکل‌گیری دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی را باید در تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی عصر مشروطیت و پس از آن جست‌وجو کرد. ذهنیت تاریخی استبدادزده، سطح بسیار پایین سواد، اطلاعات و آگاهی‌های سیاسی مردم و گروه‌های اجتماعی، بحران‌های اقتصادی و فقر فزاینده در کشور، ضعف شدید طبقات میانی اقتصادی و اجتماعی، دخالت گسترده قدرت‌های خارجی، گسترش ناامنی‌ها و مقید نبودن گروه‌های سیاسی به رعایت قواعد بازی دموکراتیک، تساهل و اجماع، منجر به ناکامی انقلاب مشروطه در ایجاد

و تداوم دولت مدرن دموکراتیک و دموکراسی در ایران شد. این ناکامی‌ها و در کنار آن وقوع هرج و مرج، ناامنی و آشفتگی‌های فراوان و ظهور حکومت‌های خودمختار و مرکزگرایز منجر به وقوع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و ظهور دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی شد. دولت مطلقه پهلوی، نخستین دولت در تاریخ ایران بود که تلاش بی‌سابقه، بی‌وقفه و همه‌جانبه‌ای را در تمرکز و انحصار منابع و ابزارهای قدرت با گسترش ارتش مدرن و دیوان‌سالاری از خود نشان داد و کوشش کرد در این راستا پراکندگی و تکثر در ساخت قدرت در دوران قاجار را از میان بردارد. در این مقطع تاریخی وجه تمایز دولت پهلوی اول با سایر شاهان ایرانی در این بود که قدرت شاهان سنتی بدون تکیه بر نهادهایی همچو مجلس قرار داشت درحالی‌که قدرت متمرکز مطلقه رضاشاه مبتنی بر سیطره کامل بر مجلس به عنوان یک نهاد سیاسی مدرن قرار داشت که حتی مشروعیت خود را مدیون آن می‌دانست درحالی‌که قدرت شاهان پیش از وی بیشتر مبتنی بر موفقیت شخصی و قدرت جهانگیری آنان بود.^(۵۶) علاوه بر این عمدتاً در سده‌های گذشته قدرت شاهان ایرانی مبتنی بر قدرت و استبداد ایلی بود که همین خاستگاه شکل‌گیری قدرت پهلوی اول را با آنان متمایز می‌سازد زیرا پایگاه اجتماعی پهلوی اول را بیشتر روشنفکران و تجددگرایان و در مواردی فعالان سیاسی سرخورده از مشروطیت را شامل می‌شد که به دلیل هرج و مرج و ناامنی پس از نظام مشروطیت از آن بریده و به دنبال رژیم مطلقه بودند که آن رژیم با روال قانونی به قدرت رسیده و پروژه نوسازی جامعه ایران را با ابزارهای قانونی و بوروکراتیک به انجام برساند و در موارد لازم نیز از ابزار خشونت به عنوان موتور محرکه نوسازی در عرصه‌های مختلف استفاده کند؛ اما دولت مطلقه ایرانی برخلاف کشورهای توسعه‌یافته‌ای چون انگلستان، فرانسه و آمریکا که در آنجا یک طبقه نوظهور توانست به شیوه‌ای دموکراتیک در فرایند توسعه موفق باشد، در ایران، در نبود یا ضعف طبقاتی که بتوانند با نوسازی همه‌جانبه و اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه سنتی ایران را به پیش ببرند، این دولت مطلقه بود که توانست با تمرکزدهی هرچه بیشتر قدرت و با ایجاد ارتش مدرن و بوروکراسی جدید به عنوان ابزارهای بنیادین، در ساخت و تکوین دولت مطلقه، مؤثر باشد؛^(۵۷) بنابراین، سال‌های حکومت و سلطنت رضاشاه، دوران

پی‌ریزی یک نظام جدید یعنی دولت مطلقه بود که از قدرت شاهان گذشته ایران متمایز و از طرف دیگر شباهت اندکی به دوران شکل‌گیری دولت‌های مطلقه در اروپای قرن هفدهم و هجدهم داشت؛ لذا در این نوشتار با تسامح، به پیدایش دولت پهلوی اول، دولت مطلقه شبه‌مدرن اطلاق شده است.

در ایران رضاشاه پس از رسیدن به سلطنت در سال ۱۳۰۴، در صدد بود با ایجاد و تقویت سه رکن سازنده و نگهدارنده‌اش یعنی پشتیبانی دربار در تمرکز قدرت، ارتش و بوروکراسی دولتی، برای تثبیت قدرت مطلقه خود گام بردارد.^(۵۸) اینک پس از شناخت اجمالی از ریشه‌های شکل‌گیری دولت مطلقه شبه‌مدرن در ایران، به بررسی نقش ارتش مدرن، دربار و تمرکز قدرت و دیوان‌سالاری در دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی، می‌پردازیم.

ارتش و دولت مطلقه در ایران

ارتش همواره در شمار مهم‌ترین ارکان و شاخصه اصلی دولت‌های مطلقه بوده است.^(۵۹) بنا بر اعتقاد فرانکو پوجی، در زمان شکل‌گیری دولت‌های مطلقه با توجه به تحولات تکنولوژیکی، اقتصادی و اجتماعی داخلی و خارجی، دولت‌هایی که تمایل به پایداری داشته و خواستار شکوفایی بودند، ناچار به داشتن ارتشی دائمی و قدرتمند و در مواقع ضروری ناوگان مجهز جنگی بودند.^(۶۰)

ناکامی مشروطه و فعالیت‌های حزبی و پارلمانی مشروطه‌خواهان در بنیاد نهادن الگوی مشروطه دولت - ملت، به توافقی جمعی درباره ضرورت ایجاد دولتی مقتدر، متمرکز و مطلقه انجامید. در نتیجه هواداران گذار از دنیای سنتی به مدرن، دولتی را بنیاد نهادند که بیشترین شباهت را به الگوی مطلقه دولت - ملت داشت. بنیاد نهادن دولت جدید، نیازمند استقرار نهادها، برقراری مناسبات و ورود نیروهای نوین به عرصه سیاست و اداره عمومی کشور بود. پاسداری از دولت جدید با ارزش‌های نوین آن نیز نیازمند ارتشی قدرتمند بود؛ بنابراین ارتش نوین در سال ۱۳۰۰، بنیاد نهاده شد و نظامیان از ستون‌های مهم برپایی ساخت دولت مطلقه شبه‌مدرن در ایران بودند. در این دوران نقش ارتش در تمرکز منابع قدرت، از میان برداشتن کانون‌های ذره‌ای قدرت و سرکوب مقاومت و شورش‌های محلی و مرکز‌گریز و در نهایت

پاسداری از وضع موجود و حمایت کامل از دولت مطلقه قرار داشت.^(۶۱) تأسیس ارتش جدید توسط پهلوی اول، ابزاری برای از میان برداشتن رویارویی‌های داخلی و سرکوب شورش‌های محلی بر ضد دولت بود. تشکیل ارتش دائمی، مدرن و آموزش دیده همراه با تجهیزات نظامی مدرن، برای استقرار قدرت مطلقه و به انحصار در آوردن منابع قدرت در ایران برای رضاشاه اهمیت قطعی داشت. اگر ارتش در شمار مهم‌ترین ارکان دولت‌های مطلقه قرار داشت، در ایران نقش ارتش با اهمیت‌تر بود. ضعف شدید بورژوازی، موانع طبیعی و فرهنگی در گسترش ناسیونالیسم، شکاف و تقابل وطن‌خواهی اقتدارگرا و باستان‌گرایی پهلوی اول با ارزش‌های آزادی خواهانه و مذهبی و عدم پیشرفت اصلاحات و نوسازی در ساحت‌های فرهنگی و مذهبی، مجموعه عواملی بودند که به برجسته‌تر شدن نقش ارتش در دولت مطلقه ایرانی یاری می‌رساند.^(۶۲)

عملیات‌های ارتش سرانجام به برقراری سلطه ارتش در سراسر ایران انجامید و سردار سپه از سرکوب کانون‌های تهدید امنیت، فراتر رفته و اقداماتش به حوزه‌های مالی، سیاسی و اجتماعی کشیده شد. با کنترل شدید انتخابات دوره پنجم مجلس، نظامیان راه را بر افراد مورد نظر خود به مجلس هموار ساختند و سرانجام در سال ۱۳۰۲، مسئله نخست‌وزیری سردار سپه مطرح و تصویب شد. دو سال بعد، مجلس در جلسه نهم آبان ماه ۱۳۰۴، طی ماده واحده‌ای انقراض سلطنت قاجار را تصویب و با وجود مخالف سرسختی همچو سید حسن مدرس و نیز مخالفانی چون حسین علاء، محمد مصدق، سید حسن تقی‌زاده و یحیی دولت‌آبادی، حکومت موقت با ۸۰ رأی موافق به رضاخان واگذار شد. نمایندگان مجلس مؤسسان نیز در ۲۱ آذر ماه ۱۳۰۴، با ۲۵۷ رأی موافق و سه رأی ممتنع با تغییر چهار اصل از قانون اساسی، سلطنت دائمی و مطلقه ایران را به رضاخان و اعقاب ذکور وی واگذار کرد. ارتش و نظامیان مهم‌ترین و مؤثرترین نهاد و نیروی سیاسی بودند که موجبات تکوین دولت مطلقه رضاشاه و صعود وی به قدرت را هموار ساختند.^(۶۳) با آغاز سلطنت رضاشاه و پایان یافتن مأموریت‌های داخلی، ارتش برای روز مبادا به پادگان‌ها رفت. نیروهای ارتش نوین در دوره رضاشاه از پیکره واحد و تقسیم کار ساده‌ای در پاسداری از دولت مطلقه و مقابله با مخالفان برخوردار بودند. به هنگام تکوین و

استقرار دولت مطلقه شبه‌مدرن، ارتش و پلیس پس از استقرار دولت مطلقه، در رویارویی با بحران‌های سخت بار دیگر عهده‌دار پاسداری از دولت مطلقه رضاشاه می‌شدند؛ از دخالت در انتخابات گرفته تا سرنوشت کابینه و قوه مجریه و یا جلوگیری از فعالیت احزاب و یا حتی از صحنه خارج کردن روشنفکران که روزگاری در تحکیم پایه‌های دولت مطلقه رضاشاه سهم بسزایی ایفا کرده بودند.^(۶۴)

دربار، تمرکز قدرت و دولت مطلقه در ایران

تمرکز قدرت نیز در شمار ارکان و شاخصه‌های دولت‌های مطلقه بوده است. به تعبیر فرانکو پوجی دولت‌های مطلقه مدرن ذاتاً وحدت‌گرا هستند. شخصی شدن قدرت، تمرکز در قلمرو حکومتی با نظام واحد حقوقی و حتی داشتن زبان ملی از جمله عناصر تمرکز قدرت محسوب می‌شوند.

شخصی شدن و تمرکز قدرت در ایران پس از کودتای ۱۲۹۹، در قالب دولت مطلقه صورت گرفت. با قدرت‌گیری رضاخان، تحول عمده‌ای در ساخت قدرت قاجاریه صورت گرفت، شرایط و بحران‌های ساختاری - تاریخی، چگونگی ساخت قدرت قاجاریه و دربار، و فرایند مشروطیت و تحولات بین‌المللی زمینه‌های لازم را برای موفقیت و پیشبرد سیاست تمرکز قدرت در دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی فراهم ساخت^(۶۵) که با مشروعیت در قالب ایدئولوژی ناسیونالیسم و باستان‌گرایی رضاشاه تکمیل شد.

اساساً در دولت‌های مطلقه، قدرت سیاسی در انحصار شاه و اقلیتی از نخبگان و درباریان وفادار به شاه قرار می‌گیرد. شخص حاکم نمایانگر سمبل دولت است و دولت نیز با شخص حاکم یکسان انگاشته می‌شود؛ بنابراین تمرکز در منابع قدرت از جمله ویژگی‌های سرشتی دولت‌های مطلقه محسوب می‌شود. افزایش کنترل و تمرکز بر منابع اجبارآمیز چون ارتش، پلیس، قوای مقننه، قضاییه و مجریه و نیز منابع غیر اجبارآمیز از قبیل اقتصادی، اجتماعی، نهادهای سیاسی و مدنی، و سایل ارتباطی و اطلاعاتی و دستگاه‌های آموزشی از جمله اهداف دولت‌های مطلقه هستند. طبقات اجتماعی و نهادهای مدنی قدرتمند، همواره سدی در مقابل اعمال کنترل کامل بر منابع قدرت بوده و ضعف آنها به‌ویژه در جامعه ایران در بین

سال‌های ۱۳۲۰-۱۲۹۹، موجب دستیابی دولت مطلقه رضاشاه در برقراری، کنترل و تمرکز منابع قدرت شد.^(۶۶) کودتای ۱۲۹۹، سرآغاز تلاش‌هایی بود که برای تمرکز قدرت و منابع آن صورت گرفت و با تکوین ساخت دولت مطلقه شبه‌مدرن، سیاست سرکوب و در هم شکستن مقاومت منابع و نهادهای مستقل از قدرت در پیش گرفته شد.^(۶۷)

از اقدامات اولیه دولت مطلقه در ایران، کوشش در زمینه ادغام مناطق نیمه‌مستقل عشایری در درون چهارچوب جدید دولت بوروکراتیک ملی، تحدید قدرت خوانین و رؤسای عشایر، منحل کردن تشکیلات ایلی و عشایری و اسکان اجباری قبایل و ایلات بود که با ارتش مدرن قدرتمند صورت گرفت و قسمت عمده‌ای از اراضی و املاک رؤسای قبایل و عشایر نیز با استفاده از قانون جدید ثبت اسناد و املاک از دست آنها خارج شد. نوسازی ایران به شیوه‌های غربی در حوزه‌های مختلف، نقش و اهمیت شریعت اسلامی و روحانیان را در زندگی اجتماعی کاهش داد و کوشش در زمینه کشف حجاب، تغییر پوشش مردان به شیوه اروپایی و غربی، تشکیل دادگستری و انحلال محاکم شرعی و قضایی روحانیان و روی‌هم‌رفته تغییرات گسترده در نظام قانون و قضایی کشور و اتخاذ قوانین غربی در زمینه حقوق مدنی، جزا و تجارت و غیره بین سال‌های ۱۳۱۴-۱۳۰۷ به موقعیت و اهمیت روحانیان در زندگی عمومی صدمات جدی و عمده‌ای وارد ساخت. اصلاحات آموزشی به شیوه دولت‌های غربی نیز بر نظام قدیم آموزشی که مبتنی بر تعلیمات دینی بود، روحانیان و حوزه‌های علمیه را تحت تأثیر قرار داد و به‌طور کلی موقعیت و شأن آموزشی، قضایی، اداری و مالی روحانیان به طور جدی مورد حمله قرار گرفت. در بلوک جدید قدرت که متشکل از نظامیان و برخی روشنفکران جدید بود، طبعاً شأن روحانیت جایگاهی نداشت و نوسازی دولت مطلقه در این زمینه متهورانه بود.^(۶۸)

قوه مقننه نیز مهم‌ترین منبع قدرتی در برابر دولت مطلقه بود که بلوک جدید قدرت دنبال کنترل آن بود، زیرا تسلط بر آن به معنای در اختیار گرفتن فرایند قانون‌گذاری و اجرای قوانین در قوای مجریه و قضاییه بود که شخصی‌شدن فرایند قدرت و تمرکز هرچه بیشتر آن را فراهم می‌ساخت. بر اساس قانون اساسی

مشروطه، مجلس شورای ملی اساس و بنیاد مشروطیت به شمار می‌رفت. مجلس در موقعیت قدرتمندی قرار داشت و هدف اصلی از قدرت قانونی مجلس نیز مهار قدرت و محدودسازی قوه مجریه و کنترل کلیه امور دولتی بود.^(۶۹) دولت مطلقه قادر به نادیده گرفتن مجلس نبود، چراکه مشروعیت پهلوی بر اساس قانون اساسی، مصوبات مجلس ملی و مؤسسان بود؛ بنابراین جلوگیری از تشکیل مجلس ممکن نبود، اما دولت مطلقه می‌توانست با دخالت در انتخابات و نمایندگان دست‌نشانده، مجلس را نیز در کنترل داشته باشد. با کنترل شدید مجلس توسط دربار، نخست‌وزیران مطیع و سرسپرده یکی پس از دیگری جایگزین شدند و پادشاه مطلقه پهلوی در انتخاب نخست‌وزیران هیچ‌گاه نیازی به مشورت مجلس نداشت. فرانکو پوجی معتقد است هرچند حکام مطلقه خود را سرچشمه قانون قلمداد می‌کردند، اما خود را پایبند به آن تلقی نمی‌کردند. این یکی از نخستین معانی اصیل از خودِ مفهوم «مطلقه‌گرایی» است که می‌رساند حاکم خود به تنهایی قانون است و قانون محصول قدرت حاکمه است، اما در عین حال نمی‌تواند دست و پای قدرت را ببندد و یا برای آن حدودی تعیین کند. حاکم می‌توانست به حکم تمایلات خود به عنوان کسی که حاکمیت در دست اوست، قانون جدیدی وضع کرده و آن را به موقع به اجرا بگذارد. چنین عملی قانون را از چهارچوب حکومت، به ابزار حکومت تبدیل می‌کرد. افزون بر این از آنجاکه چنین قانونی برای آن پدید می‌آمد که به گونه‌ای یکنواخت و متحدالشکل در سراسر قلمرو ارضی عمل کند، حاکم از طریق این قوانین خیلی صریح و اغواکننده تمامی جمعیت کشورش را مورد خطاب قرار می‌داد. وی روابط را به گونه فزاینده‌ای کلی و انتزاعی تنظیم و مقررات را پیش از اجرا در هر جا و هر زمان تعیین می‌کرد و افراد دیگر قادر نبودند به طور جدی خواسته‌های حاکم را تعدیل یا آن را واسطگی کنند و یا همچو واحد کوچک‌تری از کل جامعه عمل کنند.^(۷۰)

تمرکز قدرت در دربار و شخصی‌شدن قدرت در دولت مطلقه شبه‌مدرن رضاشاه که عدم استقلال و غیررسمی شدن سیاست را در پی داشت، مانع از نهادینگی قدرت در حوزه‌های حقوقی و قضایی نیز بود.^(۷۱) ساختار حقوقی و قضایی نیز در خدمت گرایش‌های دولت مطلقه قرار داشت. قوانین مدون و

تشکیلات قضایی عرفی شده را دولت مطلقه سرانجام به زیر نظارت خود درآورد. اصول ۸۱ و ۸۲ متمم قانون اساسی مشروطه، تغییر شکل موقت یا دائم قضات را بدون محاکم و اثبات اتهام و تبدیل محل مأموریت آنان را ممنوع کرده بود. در مرداد ۱۳۱۰ دولت لایحه‌ای را به تصویب رساند که بر اساس آن امکان انتقال محل مأموریت قضات فراهم می‌شد و قضات در صورت امتناع از پذیرش محل مأموریت جدید، به عنوان متمرّد در دادگاه انتظامی قضات محاکمه می‌شدند. این اقدام برای آن صورت می‌گرفت که رأی دادگاه‌ها، در مواردی که نمی‌توانست مورد رضایت دولت مطلقه باشد به‌ویژه در محاکمات سیاسی، بر قضات تحمیل شود و هیچ قاضی جرئت رأی دادن برخلاف خواسته شاه و دربار را نداشته باشد.

حوزه دخالت دولت مطلقه در امور اقتصادی در راستای نظارت مالی و تمرکز قدرت اقتصادی در دربار نیز به‌وضوح در سلطنت رضاشاه نمایان می‌شود. از آن جمله باید از انحصار تجارت خارجی و برخی انحصارهای داخلی در زمینه ارزاق عمومی و نظارت بر توزیع آنها نام برد.^(۳۲) عدم شکل‌گیری طبقات مستقل نیرومند مالی و نبود انباشت سرمایه مالی، عواملی بودند که زمینه‌ساز دخالت گسترده دولت در اقتصاد، گسترش انحصارات دولتی و نیز سرمایه‌داری سازمان‌یافته شدند. افزون بر این، عواملی چون استقرار امنیت فراگیر در کشور در سایه حکومت قوی مرکزی، تمایل حکومت به تمرکزگرایی اقتصادی به منظور تقویت حکومت مطلقه، افزایش سرمایه‌های شخصی رضاشاه و تمایل وی به سرمایه‌گذاری در صنعت سبب شد، اقتصاد سرمایه‌داری دولتی گسترش یابد. البته در این میان نباید نقش مهم درآمدهای نفتی در تأمین هزینه‌های دولت به‌ویژه هزینه‌های اقتصادی و صنعتی و گسترش وسایل ارتباطی و حمل‌ونقل را نادیده گرفت.

رضاشاه پس از تثبیت قدرت مطلقه در سال ۱۳۰۴، پروژه بحث‌انگیز راه آهن ایران را که هزینه ساخت آن بنا بر اعتقاد ژان پیر دیگر از طریق مالیات‌های سنگین بر قند و چای مردم تأمین می‌شد، بلافاصله آغاز کرد که عمده‌ترین عملکرد آن، ایجاد امنیت داخلی در شمال و جنوب بود.^(۳۳) اقدامات زیربنایی دیگری نیز نظیر احداث بیست هزار کیلومتر راه، فرودگاه، نیروگاه‌های برق در همه شهرهای بزرگ و گسترش ارتباطات از جمله فعالیت‌های مهم زیربنایی بود. این سرمایه‌گذاری‌ها

علاوه بر تقویت زیربنای اقتصاد دولتی ایران، برای توسعه سرمایه‌داری صنعتی در فاصله سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۰۴ تکوین دولت مطلقه و تمرکز قدرت در دربار را نیز در پی داشت.^(۷۴) بانک ملی در سال ۱۳۰۶، بانک کشاورزی و صنعتی در سال ۱۳۱۳ و بانک رهنی در سال ۱۳۱۸ تأسیس شدند که هرکدام در سرمایه‌گذاری‌های لازم جهت امور صنعتی، تجاری و حمل‌ونقل سهم عمده‌ای داشتند.^(۷۵) دولت مطلقه رضاشاه، با بالا بردن تعرفه‌ها، ایجاد انحصارهای حکومتی، تأمین مالی کارخانه‌های نوین، سرمایه‌گذاری صنعتی را تشویق می‌کرد؛ با این حال بیشتر کارخانه‌های صنعتی هم که در این دوران تأسیس شدند در تملک خود شاه یا حکومت او بودند. این تملک و سرمایه‌گذاری در صنعت به شکل‌های مختلف مالکیت دولتی، مالکیت شخصی شاه به طور کامل یا تقریبی، مالکیت یکی از بانک‌ها و یا مالکیت خصوصی نظامیان و دیوان‌سالاران وابسته به حکومت با ضمانت‌ها و کمک‌های دولتی همراه بود.^(۷۶)

دولت مطلقه رضاشاه با تصویب قانون انحصاری حکومت در تجارت داخلی و خارجی، تجارت خارجی کشور را در انحصار گرفت و حق واردات و صادرات همه محصولات طبیعی و صنعتی و تعیین موقتی یا دائم بودن میزان آنها را به دربار اختصاص داد.^(۷۷) همچنین دولت مطلقه به این نتیجه رسید که برای متعادل ساختن بودجه و کسب درآمد بیشتر، باید رویه بازرگانی دولتی را در پیش گرفته و انحصارها را توسعه دهد؛ بنابراین شروع به ایجاد سازمان‌هایی به سبک شرکت‌های سهامی دولتی یا نیمه‌دولتی کرد. این شرکت‌ها بخشی از فعالیت‌های اقتصادی را که معمولاً افراد بای با سرمایه‌های خصوصی انجام می‌دادند، در دست گرفتند. طبق گزارش سفارت انگلستان، کنترل دولتی بر تجارت خارجی، به آن آسیب رساند و حتی باعث ورشکستگی آنان شد و مالیات بر درآمد و مصرف کالاها انگیزه‌ای برای بازرگانان برای شکایت محرمانه به آن سفارت شد.^(۷۸) دولت مطلقه پهلوی با این کار، از هدایت سرمایه‌های خصوصی به عرصه صنعت و تجارت جلوگیری کرد و ضمن ایجاد وقفه در توسعه اقتصادی همه‌جانبه از حضور طبقه بورژوازی سنتی و نیرومند برای مشارکت در اقتصاد و سیاست جلوگیری کرد. بدین ترتیب اقتصاد متمرکز دولتی زمینه‌ساز تکوین دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی شد.

چنانچه در این بخش مشخص شد، شخصی شدن و تمرکز قدرت در درون دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی اول با سیطره کامل بر منابع اجبار آمیزی همچون ارتش، قوای مقننه، قضاییه و مجریه و نیز منابع غیر اجبار آمیز از قبیل منابع اقتصادی، اجتماعی، نهادهای سیاسی، مدنی، وسایل ارتباطی و اطلاعاتی و دستگاه‌های آموزشی بوضوح در راستای دولت مطلقه نمایان می‌گردد.

دیوان‌سالاری و دولت مطلقه در ایران

در کنار ارتش و دربار، سیستم اداری و بوروکراسی سومین رکنی بود که رضاشاه سعی داشت با نوسازی و گسترش آن پایه‌های دولت مطلقه خود را تقویت و مستحکم نماید.^(۸۹) در الگوی نظری دولت مطلقه فرانکو پوجی هدف دولت‌های مطلقه برقراری نظم و قانون از طریق تدوین قوانین موضوعه و اعمال آن توسط دیوان‌سالاری وابسته به آنها مطرح شده است.^(۹۰) در دوره ۱۳۲۰-۱۳۰۰ دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی اول، دیوان‌سالاری محدودی که در اواخر قاجاریه شکل گرفته بود از لحاظ کارکنان، اهداف، ادارات و فعالیت‌ها گسترش یافت. اواخر دوره قاجاریه که هنوز وزارت‌خانه‌ها و اداره‌های دولتی کاملاً از دربار تفکیک نشده بودند و امور به شیوه قدیمی که از قرن‌ها پیش سابقه داشت توسط تجمع گاه‌به‌گاه مستوفیان سنتی، میرزاهای موروثی و کارگزاران بدون ادارات ایالتی اداره می‌شد و هزینه‌ها و حقوق‌های بوروکراسی دولتی و مقام‌های اداری از عایدات ارضی از طریق واگذاری زمین به صورت تیول به مقامات اداری تأمین می‌گردید و جدایی میان منابع اداری و منابع شخصی دیوان‌سالاری وجود نداشت؛ اما با شکل‌گیری دولت مطلقه شبه‌مدرن، نخستین بار و به تدریج ویژگی‌های ساختار بوروکراتیک قانونی را می‌توان مشاهده کرد^(۹۱) که موجبات تکوین دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی اول را در کنار سایر اجزای پیونددهنده دولت مطلقه هموار ساخت. پهلوی اول بوروکراسی را ابزاری برای گسترش اقتدار حکومت مرکزی می‌دانست که این حکومت نیز در شخص وی و دربار خلاصه شده بود. وی با هرگونه پیشنهادی که احساس می‌کرد به کاهش قدرت حکومت مرکزی بیانجامد به شدت مخالفت می‌کرد و حوزه مداخله دولت مطلقه شبه‌مدرن را تا آنجا گسترش داد که علاوه بر امور سیاسی و اداری،

امور اقتصادی و فرهنگی را نیز در بر می گرفت. انحصارات دولتی و دخالت پهلوی اول در مسائل اقتصادی و بازرگانی آنچنان افزایش یافت که نه فقط در داخل جامعه، بلکه برخی از مقام‌های حکومتی نیز انتقادهایی از روند دولت‌گرایی پهلوی اول به عمل آوردند.^(۸۲) رضاشاه اصولاً نسبت به تفرق منابع قدرت بدبین بود و به همین دلیل سعی داشت تمامی منابع را در تهران متمرکز سازد. در واقع او تهران را به مرکزی برای کنترل نظامی، سیاسی و اقتصادی تمام‌عیار ایران تبدیل کرد؛ بنابراین در دولت مطلقه ایرانی همه کانون‌های تصمیم‌گیری متمرکز در دربار و شخص رضاشاه بود و اگر هم مجلسی به عنوان نهادی رسمی وجود داشت، تحت انقیاد وی بود.^(۸۳)

هم‌زمان با شکل‌گیری پهلوی اول و با تصویب قانون استخدام کشوری در سال ۱۳۰۱ در مجلس چهارم، مقررات مربوط به چگونگی استخدام در دستگاه اداری دولت، برگزاری امتحانات ورودی و کیفیت ارتقای مقام مشخص شد. بر اساس قوانینی که به تبعیت از الگوی فرانسه به تصویب رسید، ساخت به‌شدت متمرکزی بر سازمان اداری کشور حاکم شد.^(۸۴) امتحانات ورودی برای گزینش در بوروکراسی معمول گردید؛ از فارغ‌التحصیلان دبیرستان‌ها و دانشکده‌ها که با ایجاد نظام جدید آموزش و پرورش تعدادشان افزایش یافته بود به صورت کارمندان اداری، تکنسین‌های حرفه‌ای، مدیر، آموزگار، پزشک و یا استاد دانشگاه برای خدمت در بوروکراسی دولتی و تأمین نیروی انسانی مورد نیاز استفاده شد.^(۸۵) در این مرحله یک بوروکراسی مدرن در ایران شکل گرفت که به‌طور کلی، از دیوان‌سالاری دوره‌های پیش از صفویه گرفته تا قاجاریه متفاوت بود. ویژگی‌های ساختار بوروکراتیک آن‌گونه که در نظریه وبر مطرح می‌شود مانند استمرار وظایف رسمی، وجود یک نظام قوانین و مقررات، تقسیم کار و سلسله‌مراتب، استخدام بر اساس تخصص، وجود یک نظام پاداش و خدمت، ترفیع و بازنشستگی، جدایی منابع سازمان و منابع شخصی، جدایی محل کار و سکونت، انحصاری نبودن و موروثی نبودن مشاغل و مناصب اداری، وجود یک نظام بایگانی منظم و همچنین وجود یک نظام انضباط و نظارت یکنواخت، در این بوروکراسی مدرن مشاهده می‌شود.

باید اذعان کرد که ایجاد یکپارچگی در دستگاه اجرایی کشور سایر حوزه‌های

دولت مطلقه را نیز متأثر ساخت، به طوری که تمامی وزارت‌خانه‌ها از سازمان‌های نسبتاً منظمی برخوردار شدند و دستگاه‌های مختلف در سطوح تقسیمات کشوری، اداره‌های مخصوصی را دایر کردند و تفکیک وظایف و اختیارات دستگاه‌های اجرایی نیز صورت گرفت. مجموعه این اقدامات نظام بوروکراسی جدید را شکل داد. این نظام از یک سو شرایط را برای تأیید مشروعیت سیاسی قانونی دولت مطلقه هموار ساخت و از سوی دیگر به عنوان ابزار کارآمدی در جهت تثبیت ساخت دولت مطلقه به کار گرفته شد.^(۸۶) با اینکه دیوان‌سالاری نوین دولتی فعالیت‌های توسعه فراوانی را در عرصه اقتصادی، نوسازی، اصلاحات و دگرگونی‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و آموزشی انجام داد، اما دیوان‌سالاری شکل گرفته در دوره دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی اول ویژگی‌های خاص خود را متفاوت‌تر از بوروکراسی‌های شکل گرفته در دولت‌های مطلقه در اروپا نمایان ساخت. وابستگی کارمندان دولتی از لحاظ مالی به دولت و کاهش روزافزون انتقاد و پرسشگری، درآمیختگی رفتارهای بوروکراسی سنتی با رفتارهای بوروکراسی مدرن و ایجاد چالش در انجام رفتار اداری^(۸۷)، تأثیرپذیری بوروکراسی مدرن از افراد متنفذ و حساسیت شدید مقامات ارشد بوروکراسی نسبت به قدرت رسیدن قشرهای پایین به دلیل حفظ سلسله‌مراتب اداری، از آن جمله هستند.^(۸۸)

نتیجه‌گیری

پدیده دولت‌های جدید به عنوان اجتماع انسانی که انحصار کاربرد مشروع زور را در سرزمین مشخصی همراه با حکومت و حاکمیتی معین و شناسایی شده برای تنظیم رفتار و نظم اجتماعی دارا باشد، از قدمت و پیشینه طولانی‌ای برخوردار نیست. با پیدایش قرون وسطای متأخر، شکل جدیدی از اقتدار سیاسی به تدریج پدیدار شد که تحت تأثیر وجود شهرهای مستقل، رشد بورژوازی، جنبش اصلاح دینی، شکل‌گیری و گسترش ناسیونالیسم و نیز تحت تأثیر تحولات اقتصادی و تکنولوژیک قرار گرفت. در این میان نظریه حاکمیت ژان بُدن و نظریه حاکمیت حقوقی تامس هابز در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی مبانی نظریه دولت مطلقه را هموار ساخت که بعدها تحت تأثیر نظریه پردازانی همچو نیکولو ماکیاولی تکمیل

شد. دولت مطلقه شکلی از حکومت سلطنتی مطرح شد که در آن اقتدار شهاریار نامحدود، مطلق و آزاد از نظارت همگانی بود. البته دولت‌های مطلقه شکل گرفته در اروپا اساساً حکومت‌های بی‌قید و بند، جبارانه و سرکوبگر نبوده‌اند، چراکه پادشاهان مطلقه خود را حافظ نظم، قانون و عدالت تلقی می‌کردند و شهروندان آنها نیز چنین تصور و تلقی از آنان داشتند. جان فرانکو پوجی معتقد است به لحاظ عملی و نظری دولت‌های مطلقه در پرتو شکل‌گیری و بسط نهادهای بوروکراسی و دیوان‌سالاری، تمرکز قدرت در دربار و ارتش مدرن پدیدار شدند. به نظر می‌رسد این نظریه برای توضیح و تبیین شکل‌گیری دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی در ایران به خاطر انطباق آن با واقعیت‌های موجود در عصر مشروطیت و پس از آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده باشد. ریشه شکل‌گیری دولت شبه‌مدرن در ایران را باید در تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی عصر مشروطیت جست‌وجو کرد. عمده رهبران مشروطه دو ایده اساسی را دنبال می‌کردند: حاکمیت قانون و سلطنت مشروطه در برابر سلطنت مطلقه و تشکیل دولت بر مبنای حاکمیت مردم؛ اما تاریخ سراسر استبدادزده ایران، سطح بسیار پایین سواد، آموزش و آگاهی‌های سیاسی، بحران‌های درهم‌تنیده اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، دخالت گسترده قدرت‌های بزرگ خارجی در امور مختلف ایران و مقید نبودن گروه‌های مختلف سیاسی به رعایت قواعد بازی دموکراتیک، تساهل و اجماع در نهایت منجر به ناکامی نهضت مشروطیت در ایجاد دولتی شبه‌مدرن در ایران شد. این ناکامی‌ها و در کنار آن وقوع هرج‌ومرج و ناامنی در بیشتر شهرهای ایران و آشفتگی‌های فراوان و ظهور حکومت‌های خودمختار و مرکزگریز، در نهایت منجر به وقوع کودتای سوم اسفندماه ۱۲۹۹ و شکل‌گیری دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی شد.

چنانچه گفته شد بر اساس الگوی نظری فرانکو پوجی دولت‌های مطلقه بر اساس شکل‌گیری و بسط نهادهای دیوان‌سالاری، تمرکز قدرت و ارتش مدرن پدیدار می‌شوند؛ بر این اساس دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی نخستین دولت در تاریخ ایران بود که تلاش همه‌جانبه‌ای در تمرکز و انحصار منابع قدرت با سیطره کامل بر منابع اجبارآمیز همچو ارتش، قوای مقننه، قضاییه و مجریه و نیز منابع غیر اجبارآمیز از قبیل منابع اقتصادی، اجتماعی، نهادهای سیاسی، مدنی، وسایل ارتباطی

و اطلاعاتی و دستگاه‌های آموزشی صورت داد. ارتش مدرن نیز در راستای پاسداری از دولت جدید با ارزش‌های نوین آن در سال ۱۳۰۰ بنیان نهاده شد. در این دوران نقش اصلی ارتش، تمرکزدهی به منابع قدرت، از میان برداشتن کانون‌های ذره‌ای قدرت و سرکوب مقاومت و شورش‌های محلی و مرکزگیر و در نهایت پاسداشت وضع موجود، حمایت کامل از دولت مطلقه شبه‌مدرن پهلوی قرار داشت. با شکل‌گیری این دولت به تدریج ساختار بوروکراتیک قانونی نیز با تصویب قانون استخدام کشور در سال ۱۳۰۱ در مجلس چهارم پدیدار شد. برخلاف دستگاه اداری محدودی که در اواخر دوره قاجاریه وجود داشت، بوروکراسی و دیوان‌سالاری دولت شبه‌مدرن، دستگاه اداری و اجرایی کشور را متحول ساخت که این نظام جدید از یک سو شرایط را برای تأیید مشروطیت سیاسی و قانونی دولت مطلقه هموار ساخت و از سوی دیگر به عنوان ابزار کارآمدی در جهت تثبیت ساخت دولت مطلقه شبه‌مدرن به کار گرفته شد.

در دولت‌های مطلقه اروپایی همچو انگلستان و فرانسه بود که یک طبقه نوظهور توانست در درون دولت‌های مطلقه و به تدریج محیطی رقابتی اقتصادی و سیاسی همگام با نوسازی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی توسط دولت، جامعه‌ای دموکراتیک و مردم‌سالار پدید آورد، زیرا اتکای دولت‌های مطلقه بر طبقات مختلف مانع از آن شد که این دولت‌ها رویه استبدادی به خود بگیرند؛ بنابراین رفته‌رفته گذار دولت‌های مطلقه به دولت‌های دموکراتیک فراهم آمد؛ اما در ایران، در نبود یا ضعف این طبقات، در نهایت دولت مطلقه بود که توانست با تمرکزدهی هرچه بیشتر قدرت در دربار و با ایجاد ارتش مدرن و بوروکراسی نوین و با تأکید بر ایدئولوژی ناسیونالیسم در ساخت و تکوین دولت مطلقه شبه‌مدرن سهم بسزایی داشته و در عدم اتکا به طبقات مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی راه متفاوت‌تری از دولت‌های مطلقه اروپایی به خود بگیرد؛ بنابراین در عصر دولت مطلقه ایرانی هرگز مقدمات گذار به جامعه دموکراتیک فراهم نشد و الگوی دولت مطلقه شبه‌مدرن با وجود برخی نوسازی‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به حکومت مردم‌سالار ختم نشد. *

پی‌نوشت‌ها

۱. محمدعلی همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلطه پهلوی، مترجم: محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴).
۲. یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، مترجم: احمد گل محمدی و محمد ابراهیم محمدی، چاپ پنجم، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۹).
۳. محمدعلی خنجی، «ارزش نظریه وجه تولید آسیایی»، مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره‌های ۸۲ و ۱۰۳ (خرداد و تیر ۱۳۷۳ و فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۵).
۴. نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، مترجم: عبدالرحیم گواهی، (تهران: نشر قلم، ۱۳۶۹).
۵. احمد اشرف، نظام فتودالی یا نظم آسیایی، (تهران: نشر مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۴۷).
۶. مارک جی. گازیورسکی، سیاست خارجی امریکا و شاه: بنیان دولت دست‌نشانده در ایران، مترجم: فریدون فاطمی، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۱).
۷. شاپور رواسانی، دولت و حکومت در ایران، (تهران: نشر شمع، بی‌تا).
۸. برتران بدیع، توسعه سیاسی، مترجم: احمد نقیب‌زاده، (تهران: نشر قومس، ۱۳۷۳).
9. Hossein Mahdavi, *The Patterns and Problems of Economic Development in Rentier State; The Case of Iran in the Economic History of the Middel East*, (Oxford Press. 1970).
۱۰. هوشنگ شهابی و خوان لینز، نظام‌های سلطانی، مترجم: منوچهر صبوری، (تهران: نشر شیرازه، ۱۳۸۰).
11. S. N. Eisen Stadt, *The Political Systems of Empires*, (Glencoe, Free Press, 1963).
۱۲. رک: حسین بشریه، موانع توسعه سیاسی در ایران، (تهران: نشر گام، ۱۳۸۰) و نیز، حسین بشریه، جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران، (تهران: مؤسسه نشر علوم نوین، ۱۳۷۸).
۱۳. رک: علیرضا ازغندی، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، (تهران: نشر قومس، ۱۳۸۴).
۱۴. اندرو وینست، نظریه‌های دولت مدرن، مترجم: حسین بشریه، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۱).
۱۵. جان فرانکو پوجی، تکوین دولت مدرن، مترجم: بهزاد باشی، (تهران: نشر آگاه، ۱۳۸۰).

۱۶. ویلیام، تی بلوم، نظریه‌های نظام سیاسی، کلاسیک‌های اندیشه سیاسی و تحلیل سیاسی نوین، مترجم: احمد تدین، (تهران: نشر آران، ۱۳۷۳).
17. Lousse, E. Absolutism, in H. Lubasz (Ed), *The Development of the Modern State*, (New York: Macmillan Press, 1964)
۱۸. رک: برتران بدیع، پیشین.
19. Perry Anderson, *Lineages of the Absolutist State*, (London, Newleft Books.1975).
۲۰. رک: حسین بشریه، پیشین، ۱۳۸۰ و ۱۳۷۸.
۲۱. رک: علیرضا ازغندی، پیشین.
۲۲. عبدالرحمان، عالم، بنیادهای علم سیاست، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۳)، ص ۲۱۷.
۲۳. همان، صص ۴۴-۴۱.
۲۴. همان، صص ۲۵۱-۲۵۰.
۲۵. رک: وحید سینایی، دولت مطلقه، نظامیان و سیاست در ایران، (تهران: انتشارات کویر، ۱۳۸۴)، ص ۲۵.
۲۶. والتر هینس، تشکیل دولت ملی در ایران، مترجم: کیکاوس جهاناداری، (تهران: نشر خوارزمی، ۱۳۶۸)، ص ۷۵.
27. Charles Tilly, *Formation of National State in Western Europe*, (Princeton, Princeton University Press 1975), p. 2.
28. S. N. Eisen Stadt, *The Political Systems of Empires*, (Glencoe, Free Press, 1963), p. 10 .
۲۹. ویلیام، تی بلوم، نظریه‌های نظام سیاسی، کلاسیک‌های اندیشه سیاسی و تحلیل سیاسی نوین، مترجم: احمد تدین، (تهران: نشر آران، ۱۳۷۳)، صص ۵۱۰-۵۰۳.
۳۰. پوجی، پیشین، صص ۷۴-۷۰.
۳۱. همان، ص ۱۰۵.
۳۲. برتران بدیع، فرهنگ و سیاست، مترجم: احمد نقیب‌زاده، (تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۶)، صص ۱۵۸-۱۵۳.
۳۳. رک: نیکولو ماکیاولی، شهریار، مترجم: محمود محمود، (تهران: نشر بنگاه آذر، ۱۳۲۴)، ص ۷۴.
۳۴. رک: نیکولو ماکیاولی، گفتارها، مترجم: محمدحسن لطفی، (تهران: نشر خوارزمی، ۱۳۷۷)، ص ۱۶.
۳۵. وحید سینایی، پیشین، ص ۳۱.
۳۶. سعید حجاریان، جمهوریت: افسون‌زدایی از قدرت، (تهران: نشر نو، ۱۳۸۰)، ص ۲۲۱.

۳۷. پوجی، پیشین، صص ۱۱۵.
38. Peter Beyer, *Religion and Globalization*, (London: Sasje, 1994), p. 50.
۳۹. ویلیام تی بلوم، پیشین، ج ۱، صص ۳۶۰.
۴۰. رک: اندرو وینسنت، پیشین، صص ۸۲ و ۱۰۷.
۴۱. حسین بشریه، پیشین، صص ۳۰۱.
۴۲. اندرو وینسنت، پیشین، صص ۷۷-۸۱.
۴۳. وحید سنایی، پیشین، صص ۲۶-۲۷ و نیز جان فرانکو پوجی، تکوین دولت مدرن، مترجم: بهزاد باشی، (تهران: نشر آگاه، ۱۳۷۷)، صص ۱۲۳-۱۲۲.
44. K. Dyson, *The State Traditional in Western Europe*, (Oxford, Martin Robertson, 1980), p. 107.
45. Perry Anderson, *Lineages of the Absolutist State*, (London, Newleft Books, 1975), p. 407.
۴۶. جان فرانکو پوجی، تکوین دولت مدرن، مترجم: بهزاد باشی، (تهران: نشر آگاه، ۱۳۸۰)، صص ۱۰۹-۱۳۰.
۴۷. رک: ماکس وبر، اقتصاد و جامعه، مترجم: عباس منوچهری و دیگران، (تهران: مولی، ۱۳۷۴)، صص ۳۲۲.
۴۸. پوجی، پیشین، صص ۱۶۴.
۴۹. جان فرانکو پوجی، پیشین، صص ۱۰۹.
۵۰. حسین بشریه، موانع توسعه سیاسی در ایران، پیشین، صص ۶۸.
۵۱. پوجی، پیشین، صص ۱۱۲.
۵۲. همان، صص ۱۲۲.
۵۳. وینسنت، پیشین، صص ۸۶-۸۴.
۵۴. احمد نقیب‌زاده، دولت رضاشاه و نظام ایلی، (تهران: نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹)، صص ۱۲۷-۱۲۶.
۵۵. جان فرانکو پوجی، تکوین دولت مدرن، مترجم: بهزاد باشی، (تهران: نشر آگاه، ۱۳۸۰)، صص ۱۰۹-۱۳۰.
۵۶. کاتوزیان محمدعلی، تضاد دولت و ملت، مترجم: علیرضا طیب، (تهران: نشر نی ۱۳۸۰)، صص ۲۹.
۵۷. حسین بشریه، جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران، (تهران: مؤسسه نشر علوم نوین، ۱۳۷۸)، صص ۷۲.

۵۸. یرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، پیشین، ص ۱۶۹.
۵۹. مارک بلوخ، جامعه فئودالی، جلد دوم، مترجم: بهزاد باشی، (تهران: نشر آگاه، ۱۳۴۳)، ص ۲۳۶.
۶۰. جان فرانکو پوجی، پیشین، ص ۱۱۲.
۶۱. وحید سینایی، دولت مطلقه، پیشین، ص ۲۵۹.
۶۲. میخائیل سرگیویچ ایوانف، تاریخ نوین ایران، مترجم: هوشنگ تیزابی و حسن قائم‌پناه، (تهران: انتشارات حزب توده، ۱۳۵۶)، ص ۷۵.
۶۳. سیروس غنی، ایران: برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، مترجم: حسن تامسار، (تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۷)، ص ۳۹۷.
۶۴. وحید سینایی، پیشین، صص ۳۴۰-۳۴۱.
۶۵. فخرالدین عظیمی، بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲-۱۳۲۰، مترجم: عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، (تهران: نشر البرز، ۱۳۷۳)، ص ۱۵.
۶۶. حسین بشریه، موانع توسعه سیاسی در ایران، پیشین، صص ۲۳-۲۱.
۶۷. فخرالدین عظیمی، پیشین، ص ۱.
۶۸. وحید سینایی، پیشین، صص ۷۳-۷۲.
۶۹. فخرالدین، عظیمی، پیشین، ص ۱۵.
۷۰. جان فرانکو پوجی، پیشین، صص ۱۲۳-۱۲۱.
۷۱. احمد نقیب‌زاده، دولت رضاشاه و نظام ایلی، (تهران: نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹)، ص ۱۲۶.
۷۲. برای اطلاع بیشتر بنگرید: محمدعلی همایون کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، پیشین.
۷۳. ژان پیردیگار، و دیگران، ایران قرن بیستم، مترجم: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، (تهران: نشر البرز، ۱۳۷۸)، ص ۲۰۲.
۷۴. رضا قدس، «دولت و جامعه در ایران»، مترجم: علی طایفی، مجله فرهنگ و توسعه، شماره ۱۵، سال چهارم، ۱۳۸۴، ص ۷۸.
۷۵. خلیل‌الله سردارآبادی، موانع تحقق توسعه سیاسی در دوره سلطنت رضاشاه، (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸)، ص ۱۸۷.
۷۶. نیکی کدی، ریشه‌های انقلاب ایران، مترجم: عبدالرحیم گواهی، (تهران: نشر قلم، ۱۳۶۹)، ص ۱۵۷.
۷۷. محمدرضا خلیلی‌خو، توسعه و نوسازی در ایران دوره رضاشاه، (تهران: جهاد دانشگاهی شهید بهشتی، ۱۳۷۳)، ص ۱۶۷.
۷۸. خلیل‌الله سردارآبادی، پیشین، ص ۱۹۲.

۷۹. یرواند آبراهامیان، پیشین، ص ۱۷۰.
۸۰. جان فرانکو پوجی، پیشین، ص ۱۹۰.
۸۱. منوچهر صبوری، جامعه‌شناسی سازمان‌ها: بوروکراسی مدرن ایران، (تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۰)، ص ۱۵۵.
۸۲. ر.ک: باقر عاقلی، خاطرات یک نخست‌وزیر، (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۱)، ص ۱۹۳.
83. Nikee Keddie, *Iran: Religion, Politics and Society*, (London, Frank Cass, 1909), P. 155.
۸۴. یرواند آبراهامیان، پیشین، ص ۱۷۰.
۸۵. منوچهر صبوری، پیشین، ص ۱۵۶.
۸۶. علی‌اکبری، تبارشناسی هویت جدید ایرانی: عصر قاجاریه و پهلوی اول، (تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴)، صص ۲۰۹-۲۱۰.
۸۷. بنگرید: علیرضا ازغندی، ناکارآمدی نخبگان ایران بین دو انقلاب، (تهران: نشر قومس، ۱۳۸۰)، ص ۱۰۲.
۸۸. منوچهر صبوری، پیشین، صص ۱۶۴-۱۵۹.